

فراموش کنم. یکی از کارهای خوبی که پدر و مادرم کردند این بود که به من یاد دادند که من مسئولیتی نسبت به برادرم دارم و بر اساس این آموزش بعد از مدتی احساس کردم او به جای اینکه رقیب من باشد موجود کوچکی شد که باید از او مراقبت کنم و خب این ها با حسادت جور در نمی آمد.

امازود بزرگ شدید و این مراقبت از خود هم به رفتار هایتان اضافه شد؟

بی تعارف این حس هم دردناک بود و هم خوب، یعنی من دو مقوله متضاد را با هم داشتم، حس خوبش این بود که من احساس کردم به جایی رسیده ام که می توانم کمی برای دیگران مؤثر باشم؛ اما قسمت بدش هم این بود که در بعضی مواقع مجبور می شدم با وجود سن پایین مثل بزرگ ترها رفتار کنم، چون چشم های زیادی به من دوخته شده بود.

۱۵ سال خارج از کشور بودید این تصمیم را چگونه گرفتید؟

دقیقا همین توجه و نرسیدن به خواسته هایم من را متقاعد کرد که باید جغرافیا یسم را عوض کنم و به دنبال علاقم برسم. من دانش آموخته رشته هنر با گرایش کارگردانی بودم و دوست داشتم وارد حوزه های روانشناسی شوم. تصمیم سختی بود اما این سفر یکی از بهترین اتفاقاتی بود که در زندگی ام افتاد و به من کمک کرد تا جهان بینی ام را به بهترین وجه تعدیل کنم.

یعنی شناخته شده بودن تان در وطن مانع از رسیدن به خواسته های تان شده بود؟

دقیقا، من نتوانستم مثل بقیه انتخاب هایم را داشته باشم و باید آنچه به اجبار همراهم بود را می پذیرفتم. برای همین جایی رفتم که از شهرت خبری نبود و باید بدون حمایت عاطفی اطرافیان مانند بقیه، مشکلاتم را حل کرده معضلات مادی و معنوی ام را سپری می کردم. این چیزی بود که خودم می خواستم.

فوق لیسانس ادبیات نمایشی از دانشگاه نور تربیع کالیفرنیا برای شما چه آوردهای داشت؟

فراوان، فراوان آموختم. تلاش کردم که میان دو فرهنگ خودم را پیدا کنم و در دنیای کودکان خودم را پیدا کردم. همیشه فکر می کردم که اگر مجری نمی شدم حتما یک نویسنده موفق یا یک روان شناس کار بلد می شدم. با این رویا در آمریکا روانشناسی و تهیه کنندگی انیمیشن خواندم و خیلی به هنر درمانی علاقه مند شدم. مهمتر از همه تدریس تئاتر و زبان فارسی به کودکان و نوجوانان را انتخاب کردم که خیلی حالم را خوب می کرد و با کوله باری از تجربه و دست پر برای کودکان سرزمینم برگشتم.

شاید کمتر کسی به این نکته توجه کرده که وقتی یک نوجوان دهه شصتی از سن ۱۵ سالگی جزء چهره های محبوب و معروف تلویزیونی می شود بخشی از کودکی و نوجوانی اش با همسالانش متفاوت می شود. در آن زمان چه حس و حالی داشتید؟

اینکه از میان صد نفری که تست گویندگی داده اند من انتخاب شدم اتفاق هیجان انگیزی برایم بود اما خب من را برای انجام این کار کاملا اتفاقی انتخاب شدم و خودم هم نمی دانستم با این انتخاب سر نوشتم چگونه رقم می خورد. از این رو وقتی فکر می کنم شغلم را خودم انتخاب نکردم شاید برای بقیه کمی عجیب به نظر برسد ولی من ناخواسته وارد فضای شدم که دیگر کاری برایش نمی توانستم بکنم.

این انتخاب لطماتی هم به شما زد؟

به هر حال مورد توجه قرار گرفتن و دیده شدن زود هنگام برای من مشکلاتی داشت که مهمترین آن نداشتن احساس نیاز به تلاش بیشتر و در جازدن در آن موقعیت بود. چند سال بعد پی بردم که استعداد هایی داشتم که به واسطه مطرح شدن در سن کم به آنها توجه نکردم. البته این دیده شدن به من کمک کرد که نسبت به همسن و سالانم مهارت های اجتماعی پیدا کنم و مورد محبت بی پایان مردم قرار بگیرم که نعمت بی مثال و عظیمی بود.

آیا تلاش کردید این شهرت به شما آسیب نزند؟

برای من پیمودن این مسیر به سلامت بدون مراقبت های پرورشی خانواده ام امکان پذیر نبود. آن ها طوری با من رفتار می کردند که از نظر عاطفی لوس و از خود راضی و به شکل بیمار گونه ای با خود بزرگ بینی رشد نکنم.

از این مراقبت راضی بودید؟

پدرم انسانی شریف، آگاه، هوشیار و اهل مطالعه بود و به مادام ارزش های انسانی را یادآوری می کرد. او همراه مادرم عاشق طبیعت و حیوانات بودند و به من کرامت انسانی را در رفتار هایم گوشزد می کرد. همواره با من و برادرم که از من کوچکتر بود یکسان برخورد می کرد و فراتر از مرز های جنسیتی به ما احترام می گذاشت و این رفتار امروز همچنان در من نهادینه شده است.

چقدر بچه اول خانواده بودن برایتان مسئولیت آورد؟

جالب است بگویم که من تا سال ها امپراطور خانه بودم و وقتی برادرم به دنیا آمد پیش خودم فکر می کردم تا وقتی من هستم چه لزومی دارد که یک شخص جدید وارد خانواده ما بشود، پدرم در این برهه خیلی به من کمک کرد و باعث شد خیلی زود ناراحتی ام را

گفتگوی صبا با گیتی خامنه

مجری محبوب تلویزیون

نماد خاطره انگیز کودکان دیروز



نیره رضایی مطلق

گفت و گو

قرار نیست فقط دهه شصتی باشید تا گیتی خامنه را بشناسید. این مجری که نامش در ذهن تمام ایرانیان با عنوان مجری برنامه های کودک شبکه یک نقش بسته برای نسل امروز هم شخصیتی دوست داشتنی و قابل احترام است. گیتی خامنه از سال ۵۷ تا اواسط دهه ۷۰ برای پدران و مادرانی که دهه چهل و پنجاه خود را سپری می کنند آلبوم رنگینی از خاطرات به جا گذاشته است. آلبومی که در همه ورق هایش تصویر یک مجری مهربان ثبت شده است. بچه بودیم اما مثل بچه ها با ما حرف نمی زد، نمی خندید ولی مهربان بود. او می تواند ادعا کند که نماد کودکی های ماست. او هر جا که باشد دیگران یا چنان اشتیاقی دورش جمع می شوند که گویی از پیش با او آشنایی دارند، اما خودش می گوید به این لطف و محبت مردم عادت دارد و قدر دان است و امیدوار است دیگران با دیدن او یاد بهترین روزهای زندگی شان بیفتند. وقتی پای حرف های او می نشینید، او مدام شما را غافلگیر می کند. مانند یک روانشناس نگاه ژرفی به درونیات بچه ها دارد و مانند یک جامعه شناس مسائل پیرامون خود را به شکل واقعی موشکافی می کند و از همه مهمتر کلامش سرشار از محبت و احترام است. گفت و گوی ما را با این مجری توانمند و نوستالژیک کودکان دیروز و امروز بخوانید.

